نگاه

زندگینامه علی رهبری از زبان خودش

علی رهبری که در دنیا به نام الکساندر رهبری شناخته می‌شود یکی از نامدارترین رهبرهای ارکستر سمفونیک دنیا است. او پنج سال پیش به ایران آمد تا ارکستر سمفونیک تهران را رهبری کند. آن سال‌ها صفارهرندی تازه بر مسند وزارت ارشاد نشسته بود. علی رهبری پس از رهبری چند اجرای ارکستر سمفونیک تهران، ایران را ترک کرد و به وین محل زندگی خود رفت. از آنجا نامه‌ای به وزیر ارشاد وقت نوشت و دلایل ترک وطنش را بازگو کرد. او در آن نامه بخشی از سوابق و زندگینامه‌اش را هم برای اطلاع صفارهرندی نوشت. متنی که در پی می‌آید به قلم خود رهبری و درباره زندگینامه‌اش است: اینجانب فارغ‌التحصیل هنرستان عالی موسیقی ملی در ایران می‌باشم که موفق گردیدم با تلاش و کوشش خود و لطف خداوند با طی دوره عالی آهنگسازی و رهبری ارکستر در آکادمی موسیقی و هنرهای زیبای وین، با دریافت جایزه مخصوص این آکادمی و فعالیت در این موسسه عالی هنری، به عنوان آسیستان دوره عالی برای تصدی ریاست دو هنرستان موسیقی ملی و هنرستان عالی موسیقی به ایران دعوت گردم، لیکن پس از سه سال با ابراز نارضایی مختلف نسبت به بعضی ناهماهنگی‌های مدیریتی تهران را ترک نموده، پس از شرکت در مسابقات جهانی رهبری ارکستر در فرانسه و کسب مدال طلا، همچنین مسابقات جهانی رهبری ارکستر در سوئیس و به دست آوردن مدال نقره به دستیاری استاد هربرت فون کارایان از رهبران بزرگ تاریخ موسیقی جهان در برلین پذیرفته شدم و سپس به مدت سه سال مدیریت ارکستر و رهبری دائم ارکسترهای مختلفی در کشورهای بلژیک، کرواسی، جمهوری چک و اسپانیا را بر عهده داشته‌ام.

در این میان رهبری بیش از یکصد و بیست ارکستر را در سراسر جهان در بیش از یکصد و هشتاد شهر تجربه نموده‌ام و در سالن‌های اپرای بسیاری در برن، پالرمو، مالاگا، لندن، مانهایم، اشتوتگارت، ژنو، از یک تا شش ماه به رهبری اپراهای مختلف از آثار ارزشمند موسیقیدانان بزرگ جهان پرداخته‌ام و هم اکنون بیش از یکصد و پنجاه اثر صوتی به صورت سی‌دی از اجراهای اینجانب در سراسر جهان و در سرزمین‌های دور و نزدیک منتشر و مورد بهره‌گیری ملل مختلف قرار گرفته است.

همچنین اینجانب موفق به دریافت بالاترین مدال هنر از کشورهای بلژیک، جمهوری چک و اسپانیا گردیده‌ام. اکنون با تجربیات فاصله طی سال‌های بسیار فعالیت در حوزه موسیقی، لازم دانستم گزارشی از مشاهدات و شرایط حال و افق آینده را در خصوص موسیقی کشورمان به نظر جنابعالی برسانم و اینکه این دیدار پرشکوه من از میهن و شور و شوقی که در من، خانواده من و دوستان موسیقیدان و مردم مهربانی که با تشویق‌های خودشان این میل و علاقه من به خدمت به سرزمینم صدچندان کرده‌اند تا چه اندازه مرا برای برداشتن گام‌هایی موثر برای ارتقای هرچه بیشتر موسیقی کشور واداشته است.

خبر

پیانونوازی شهداد روحانی در کنسرت ارکسترسمفونیک تهران

ایسنا: شهداد روحانی در اجرای تیرماه ارکسترسمفونیک تهران، پیانو می‌نوازد. روحانی رهبر مهمان ارکسترسمفونیک تهران در این باره توضیح داد: «هنگام اجرای دو قطعه «سرزمین مادری» و «اصفهان» که از ساخته‌های خودم است به‌صورت همزمان ارکستر را رهبری می‌کنم و پیانو هم می‌نوازم.» ارکسترسمفونیک تهران به رهبری شهداد روحانی در تیرماه سال جاری شش قطعه «کاپریس ایتالیایی» اثر چایکوفسکی، «فریاد تهی»، «حماسه»، «سرزمین مادری» و «اصفهان» اثر شهداد روحانی را در بخش اول اجرا می‌کند. در بخش دوم این کنسرت نیز سمفونی «شهرزاد» در چهار موومان اثر کورساکف توسط ارکسترسمفونیک تهران نواخته خواهد شد. ارکسترسمفونیک تهران به رهبری شهداد روحانی روزهای ۴، ۵، ۸ و ۹ تیرماه ساعت ۲۱ در تالار وحدت به اجرای برنامه می‌پردازد.

محمدرضا لطفی در شیراز کنسرت می‌دهد

محمدرضا لطفی به همراه گروه همنوازان شیدا ۴و ۵ تیرماه سال جاری در شیراز به اجرای برنامه می‌پردازد. در این کنسرت که با همکاری انجمن موسیقی ایران برگزار می‌شود، گروه همنوازان شیدا به خوانندگی محمد معتمدی طی دو روز کنسرت خود را برگزار خواهد کرد. در این برنامه گروه همنوازان شیدا قطعاتی از ساخته‌های محمدرضا لطفی را اجرا می‌کند. کنسرت محمدرضا لطفی و همنوازان شیدا، ۴ و ۵ تیرماه ساعت ۲۱ در باغ عفیف‌آباد شیراز برگزار می‌شود و علاقه‌مندان می‌توانند برای تهیه بلیت به وب‌سایت www.t-nay.ir یا موسسه فرهنگی شهر آفتاب، آموزشگاه آزاد موسیقی آبنوس، آموزشگاه آزاد موسیقی باریتون، آموزشگاه آزاد موسیقی سارنگ و آموزشگاه آزاد موسیقی ماهور مراجعه کنند. لطفی به همراه گروه‌های سه‌گانه شیدا ۳۰ و ۳۱ اردیبهشت‌ماه نیز در برج میلاد به روی صحنه رفت.

آلبوم تازه همایون شجریان با فردین خلعتبری

خبرآنلاین: همایون شجریان و فردین خلعتبری در نخستین همکاری مشترک به زودی آلبومی منتشر خواهند کرد. همایون شجریان که به تازگی کنسرتی به آهنگسازی علی قمصری در تهران برگزار کرد، تصمیم دارد محصول نخستین همکاری خود با فردین خلعتبری را که بیشتر شامل تصانیفی از ساخته‌های خلعتبری هستند، منتشر کند. پیش از این خلعتبری با دیگر خوانندگان موسیقی سنتی ایران از جمله علیرضا قربانی همکاری‌های زیادی داشته است. این آلبوم را نشر موسیقی «آوای باربد» منتشر خواهد کرد و اولین آلبوم شجریان خواهد بود که خارج از مجموعه «دل‌آواز» منتشر می‌شود.

از راست: حسین دهلوی، مصطفی کمال پورتراب، علی رهبری-۲۰۰۵ تهران

از راست: محمد سریر، شاهین فرهت، علی رهبری، فرهاد فخرالدینی-۲۰۰۵ تهران

ارکستر سمفونیک تهران را باید از نو ساخت

ادامه از صفحه ۱۳

-می‌توانم بپرسم دستمزدتان چقدر بوده؟

دوست ندارم مثل فرش‌فروش‌ها حرف بزنم اما دستمزدم در کشورهای مختلف فرق می‌کند مثلاً در کره برای آن اجرا ۱۸ هزار یورو دستمزد گرفتم. روالش این‌طور است. رهبر ارکستر که روی غلتک می‌افتد، دستمزدش هم رنج خاصی پیدا می‌کند. البته فراموش نکنیم که آدم‌هایی مثل من حرفه‌ای هستیم یعنی شغل ما این است نه هنرمان.

-نام شما را معمولاً در کنار رهبران دائم ارکستر سمفونیک تهران می‌آورند. آیا خودتان این را قبول دارید؟

اسم من را در کنار رهبران دائم ارکستر سمفونیک تهران می‌نویسند در حالی که این کاملاً اشتباه است. من هیچ وقت رهبر دائم ارکستر تهران نبوده‌ام. فقط یک ماه به تهران آمدم و برگشتم. البته دوست داشتم که ادامه دهم و سطح ارکستر را ارتقا دهم اما نشد. باید این را هم بگویم که در ایران شخصی مثل آقای چکناواریان وجود دارد که کاملاً حرفه‌ای است. اما مشکلی که وجود دارد، این است که از ابتدا آدم‌هایی برای رهبری ارکستر آمده‌اند که به این ارکستر نیاز داشتند. این خیلی بد است که یک رهبر ارکستر جای دیگری کار نداشته باشد و فقط با یک ارکستر مثل ارکستر تهران کار کند. طبیعی است که در این حالت نوازنده‌ها هم از رهبر ارکستر حساب نمی‌برند. از سوی دیگر حالت عوام‌فریبی هم پیدا می‌کند یعنی قطعه‌هایی که اجرا می‌شود پایه و اساسی ندارند. مثلاً هایدن یا برامز را از ارکستر نمی‌شنوید. قطعه‌هایی اجرا می‌شود که سر و صدای زیادی دارد و شلوغ‌کن است.

سابقاً در خیابان سیروس بنگاه‌های شادمانی وجود داشتند که شغل‌شان شاد کردن مردم بود. حالا ارکسترسمفونیک ما هم شبیه همان بنگاه‌های شادمانی شده است. ارکستر که مایه سرگرمی نیست. ارکسترسمفونیک دقیقاً با فرهنگ مرتبط است. دولت برای رپرتواری که برای مردم اجرا می‌شود هزینه کرده. پس نباید این‌طور باشد که مردم بیایند در ارکستر و سرگرم شوند و کیف کنند. باید به کنسرت بروند تا یاد بگیرند. باید برامز و موتزارت اجرا شوند. نه قطعه‌هایی که وقتی اجرا می‌شود مردم می‌ایستند و دست می‌زنند. من وقتی پنج سال پیش به ایران آمدم، برنامه سال‌های گذشته ارکستر را نگاه کردم. همه رپرتوارها آماتوری و فریبانه بود. در ارکسترهای سمفونیک ممکن است قطعاتی اجرا شود که فقط ۲۰ نفر در سالن از آن خوش‌شان بیاید اما برای همین قطعه‌ها است که دولت پول می‌دهد و هزینه می‌کند. بار اول ۲۰نفر خوش‌شان می‌آید، بار دوم ۴۰ نفر و دفعه‌های بعد تعداد بیشتر. باید بگویم متاسفانه الان با هر رپرتوار سخیفی هم که ارکسترسمفونیک اجرا کند، سالن پر می‌شود. برای تشکیل ارکستر درجه یک همه چیز در ایران مهیا است. سالن، مدیری که می‌توان پیدا کرد، نوازنده درجه اول به اندازه کافی و... اما برنامه‌ریزی لازم است که متاسفانه حتی در روزهای طلایی(!) هم وجود نداشت. همه اینها که درست شد، باید پی رهبر گشت. نباید این‌طور باشد که از رهبری دعوت کنید و حال ببینید که او چی بلد است و چی بلد نیست. باید برنامه‌ریزی کنید و آنگاه برای آن برنامه دنبال رهبر بگردید.

-موسیقی فیلم در رپرتوارهای دنیا چه جایگاهی دارد؟ آیا به طور معمول در رپرتوار ارکسترهای مهم از موسیقی فیلم استفاده می‌کنند؟

موسیقی فیلم در ارکستر سمفونیک مثل ترشی و دوغ و باقلوا است. موسیقی فیلم که چیزی جدا از موسیقی نیست. موسیقی فیلم آهنگ‌های دست و پا شکسته آهنگسازان بزرگ است. در ایران حتی آن زمانی که من حضور داشتم، هر کسی که استعدادی داشت و در هنرستان درس خوانده بود، موسیقی فیلم هم کار می‌کرد. کار بدی هم نیست در عین حال که چاره کار هم نیست.

-در اجرای اخیر ارکستر سمفونیک تهران دو قطعه موسیقی فیلم هم در رپرتوار گذاشته بودند.

رهبر ارکستر چه کسی بود؟

-آقای شهداد روحانی.

شهداد روحانی مدتی در تهران شاگرد من بود. بااستعداد است و در کار موسیقی فیلم خوب است. خود من چهار پنج جا ایشان را دعوت کرده‌ام که موسیقی فیلم رهبری کند. نوازنده‌ها و مردم هم این قطعه‌ها را دوست دارند. اما اساس ارکسترسمفونیک نیست. فقط مایه خوشحالی مردم می‌شود و آنها را سر شوق می‌آورد. اما برای یک بار در سال خوب است. به قول آقای کارایان این نوع اجراها که مدام هم تکرار می‌شود، هنر «چیپ» است یعنی موفقیت ارزان. مگر می‌شود به جای غذا همیشه ترشی خورد. ارکسترسمفونیک تهران باید غذای اساسی داشته باشد. موسیقی فیلم چیز عجیب و غریبی نیست و همه ارکسترها می‌توانند آن را اجرا کنند. اما فقط بخشی جزیی از موسیقی کلاسیک است. حرف من درباره این اجرا نیست. کلی می‌گویم. مگر آدم همیشه باید سراغ قطعه‌هایی برود که مردم دوست دارند و قطعاتی که تمام سال اجرا می‌شود، باعث شود مردم ایستاده تشویق کنند؟

ایران باید به بچه‌های ارکستر پارسیان افتخار کند. با هزینه شخصی خودشان بلیت هواپیما تهیه کردند و هتل رزرو کردند که بیایند ترکیه و فقط نزد من تمرین کنند. نه برای ضبط آمده بودند نه برای اجرا. فقط آمده بودند تمرین کنند. روزنامه‌های ترکیه هم کلی در موردشان مطلب نوشتند. به اندازه نوازنده‌های ترکیه به آنها توجه شد. وقتی آمدند ترکیه فقط یک هفته تمام موتزارت کار کردیم. بعد از موتزارت قطعه‌های دیگر را به آسانی اجرا می‌کردند. اینها ایرانی هستند و از کره زمین بیرون نمی‌روند. پس در هر صورت می‌توان از آنها استفاده کرد.

-تعهد و وظیفه یک ارکستر سمفونیک نسبت به مخاطب چیست؟

موسیقی از زیباترین هنرهای دنیا است. موسیقی مرگ ندارد و موسیقی بد هم وجود ندارد. برخی از سیاستمدارهای ایران می‌گویند ما می‌خواهیم موسیقی خوب داشته باشند. باید به آنها پاسخ داد سیاستمدار بد وجود دارد اما موسیقی بد اصلاً وجود ندارد. ۳۰ سال پیش من قطعه‌ای نوشتم برای سیاه‌ها و سفیدها که برای نخستین بار سیاه‌ها را در آفریقای جنوبی به سالن‌ها کشاند. موسیقی آفریقایی آفریقایی بود. زیر همان تم بچه‌ها نهم بتهوون را می‌نواختند انگار که اینها برای هم ساخته شده‌اند. این می‌تواند در ایران هم اتفاق بیفتد. آهنگسازهای غربی قطعه می‌نویسند و ارکستر وظیفه دارد احساس این شخص مهم را منتقل کند. پس از مدتی مردم به آن علاقه‌مند می‌شوند. وقتی کار خوبی ارائه شود، مردم می‌فهمند و دوستش دارند.

-چندین سال است که دیگر چهره‌های جدید در عرصه موسیقی کلاسیک در ایران ظهور نمی‌کنند. آنها که در گروه‌های خصوصی فعالیت می‌کنند، به دلیل حمایت نشدن از سوی مسوولان به اجراهای دوئت یا کوارتت بسنده می‌کنند و ارکسترسمفونیک هم که زیر نظر وزارت ارشاد است به کارهای سفارشی رو می‌آورد. فکر می‌کنید چرا چهره‌های جدید در این حوزه‌کمتر ظهور می‌یابند؟

شرکت‌های هواپیمایی ملی و ترکیش ایرلاین هر دو در سیستمی بین‌المللی فعالیت می‌کنند. الان سیستم هوایی ترکیه فرقی با سیستم اتریش ندارد. سیستم هواپیمایی ایران هم همین‌طور. به رغم همه مشکلات از اساس سیستم درستی دارند و با همان سیستم دارند کار می‌کنند چون سیستمش درست است. نمی‌آید کار خارق‌العاده‌ای بکند. اما ارکسترسمفونیک تهران هیچ گاه سیستم درستی نداشته و ندارد چون کسانی اداره‌اش کرده‌اند که تجربه‌شان معمولاً به همان ارکستر محدود بوده. جایی در خبرها خواندم که آقای صهبایی- که می‌توان حدس زد موزیسین خوبی است چون سال‌ها با ارکستر بزرگ کار کرده- با رهبر میهمان موافق نبوده در حالی که اشتباه است. رهبر میهمان، رهبر دائم را پایین نمی‌آورد که هیچ، باعث ارتقای او هم می‌شود. در کل هم اگر ارکستری هر هفته برنامه منظمی داشته باشد، چه اشکالی دارد قطعه‌های سفارشی دولتی اجرا کند. گیرم که آهنگساز مثلاً پسرعموی فلان وزیر باشد. مهم نیست و ضرری ندارد. خوشبختانه شغل ما طوری است که نه کسی را می‌کشد، نه کسی را مسموم می‌کند و نه بیکار. اگر برنامه منظم هفتگی برای تمام سال داشته باشند، اشکالی ندارد. در همه جای دنیا هم اتفاق می‌افتد. اما اگر در سال به جای ۶۰ کنسرت، پنج، شش کنسرت اجرا شود، دیگر جایی برای بقیه نمی‌ماند. مجبور می‌شوند همان سفارشی‌ها را اجرا کنند. چاره‌ای هم نیست. بالاخره قطعه آنها را هم باید جایی اجرا کنند. نباید فراموش کنیم که در ایران افرادی مثل علیرضا مشایخی وجود دارند. وقتی ما در ایران دانشجو بودیم ایشان در اتریش مشهور بودند یا آقای احمد پژمان و دهلوی. معلوم است که با برگزاری شش کنسرت در سال جایی برای چنین آهنگسازهایی که اکنون در ایران هستند، باقی نمی‌ماند. همه این مصائب با برنامه‌ریزی منظم و اجراهای متعدد مرتفع می‌شود. در این صورت است که چهره‌های جدید هم رو می‌شوند. وقتی بتوان ارکستر را به جایی رساند که برود و در شهرهای مختلف کنسرت دهد، طبیعی است که از دل این اتفاق هم چهره‌های جدید و توانا ظاهر می‌شوند. کار باید به جایی برسد که نوازنده با افتخار بگوید من سولیست «ارکستر فیلارمونیک ایران» یا ارکستر سمفونیک تهران هستم. اکنون کار ارکستر استانبول به همین جا رسیده که به حضورشان در این ارکستر افتخار می‌کنند. باید کار به جایی برسد که مثلاً آقای کامکار که موزیسین توانایی است، به اینکه در کنار آقای ظهیرالدینی کار می‌کند، افتخار کند و برعکس. از این دست موزیسین‌های توانا در کشور کم نیستند که اگر پشتیبانی شوند، موسیقی کشور هم پیشرفت می‌کند.

-ایرانی‌ها داشته‌های صوتی‌ای دارند که غرب ندارد مثلاً غربی‌ها نمی‌توانند قطعه‌ای مثل خون ایرانی بنویسند که درونمایه‌ای ایرانی دارد و مخاطب از آن صدایی ایرانی می‌شنود. با وجود چنین داشته‌هایی چرا آثاری که رنگ ایرانی دارند، برای ارکسترسمفونیک از سوی آهنگسازان ایرانی نوشته نمی‌شود؟

موسیقی کلاسیک در اروپا از ابتدا مثل موسیقی ایرانی بوده. صرفاً نیم‌پرده و یک پرده نبود. ولی آمدند و برای آنکه کار را آسان کنند و بتوانند مدام ساز بزنند سُری و کُرن را برداشتند و شد این موسیقی. در چین و ترکیه ارکسترهایی هستند که مخصوص موسیقی ایرانی‌اند. اما وقتی شما می‌خواهید برای ارکستر سمفونیک بنویسید، نباید در قطعه از سُری و کُرن استفاده کنید. اشکال آهنگسازان ما در این است که اغلب موسیقی ایرانی را نمی‌شناسند. «نوحه‌خوان» را من از ۱۹ سالگی شروع کردم و در ۲۳ سالگی تمام کردم. این قطعه کاملاً ایرانی است. یعنی تحریر دارد و درونمایه‌اش ایرانی است. برخی اوقات قطعه‌هایی از آهنگسازان ایرانی برایم می‌آورند که اگر آهنگسازش را نشناسم، متوجه نمی‌شوم که ایرانی است. اثری که می‌شنوم کاملاً خارجی است. مثالی بزنم که سال گذشته هم در مجله هنر موسیقی مطرح کردم. ضرب هفتم و یازدهم در موسیقی ایرانی و مردمی فراوان استفاده شده اما آهنگسازها از آن استفاده نکرده‌اند بنابراین موسیقی ایرانی اکنون کامل نیست. این را در مقام کسی می‌گویم که از کودکی موسیقی ایرانی تحصیل کرده و آن را می‌شناسد. موسیقی مردمی ما مثل مبارک‌باد به کلی اشتباه نوشته‌شده و از موسیقی ایرانی به دور است. این قطعه‌ها که مردم با آنها شادی می‌کنند اصلاً از موسیقی ایرانی حذف شده است. از روی ناآگاهی قطعه‌ها را شش هشتم نوشته‌اند. قطعه مبارک‌باد اصلاً شش هشتم نیست. اول این قطعه شبیه سه‌چهارم شروع می‌شود و سپس به طور کامل هفت هشتم کامل است. اگر از یک استاد در ایران بپرسید که مبارک‌باد در چه میزانی نوشته شده می‌گوید شش هشتم در حالی که هفت هشتم است. این کاملاً غلط است. مثالی دیگر بزنم. همه می‌گویند موسیقی ایرانی غم‌انگیز است در حالی که می‌تواند کاملاً شاد باشد. وقتی شما می‌خوانید که «گل در اومد از حموم/ سنبل در اومد از حموم» شش هشتم نیست. اگر با «بشکن» آن را همراهی کنید متوجه می‌شوید که یکی تند است و بعدی کند. متاسفانه برخی موضوع‌ها به غلط دارد ادامه می‌یابد. دلیل عمده‌ای که آهنگسازان ایرانی قطعه‌هایی با رنگ و بوی ایرانی برای ارکسترسمفونیک نمی‌نویسند این است که اغلب آنهایی که می‌نویسند متاسفانه موسیقی ایرانی را از کودکی یاد نگرفته‌اند و اشراف کاملی بر آن ندارند. وقتی من ۲۲ساله بودم برخی‌ها می‌گفتند امکان ندارد علی رهبری در موسیقی غربی موفق شود. دلیل‌شان را هم این‌طور عنوان می‌کردند که من موسیقی ایرانی‌ام خیلی خوب بود. اکنون موسیقی بتهوون و استراوینسکی برای من آسان است چون من موسیقی ایرانی خوانده‌ام و موسیقی ایرانی سخت‌تر است.

-آیا در ترکیه مسوولان از آهنگسازان انتظار دارند قطعه ترکی برای ارکستر سمفونیک‌شان بنویسند؟

البته که دارند. همین الان در حال ضبط قطعه‌ای از جمال رشید ری هستیم که کاملاً ترکی است. البته اگر با دقت به قطعه گوش دهیم، می‌فهمیم که این قطعه ایرانی است چون ایرانی‌ها ریتم هفت هشتم و یازده هشتم را از روی ناآگاهی نتوانستند بنویسند اما در ترکیه نوشتند. این همان موسیقی منطقه رشت است که در ایران نتوانسته‌اند بنویسند. در ایران این قطعه را شش هشتم می‌نویسند.

-برخی‌ها معتقدند موسیقی چندصدایی در غرب ذاتی نبوده و بعدها بر اساس توانایی‌ها کسب شده. آیا شما با این نظر موافقید؟

در آفریقا سیاه‌ها دوصدایی می‌خواندند. آنها در ذات‌شان است. در آمازون هم می‌خوانده‌اند و بعدها تبدیل به عادت‌شان شده است. این را هم بگویم که موسیقی دوصدایی و سه‌صدایی و ده صدایی و چندصدایی همه‌اش حرف است. به عبارت دیگر موسیقی زمانی قابلیت پیشرفت دارد که از حالت تک‌صدایی خارج شود. موسیقی اگر تک‌صدایی باشد، بالاخره به آخر می‌رسد و تمام می‌شود اما اگر به حالت چندصدایی درآمد، جای پیشرفت دارد؛ تمام نمی‌شود. وقتی «چنین گفت زرتشت» را گوش می‌دهید هیچ گاه خسته نمی‌شوید چون تک‌صدایی نیست. اگر تک‌صدایی بود بعد از یک بار گوش دادن خسته می‌شدید ولی چون چندصدایی است بعد از ۲۰۰ بار گوش دادن هم خسته نمی‌شوید.

-در ایران چطور؟ آیا تک‌صدایی در موسیقی ایران ذاتی بوده؟

موسیقی ایرانی این شانس را داشت که به صورت کنترپوان حرکت کند یعنی ملودی روی ملودی. به جای اینکه هارمونی‌های بیر و پیانوی غربی را در موسیقی ایران استفاده کنند که در قالب موسیقی ایرانی هم زشت است و هم آن را از ایرانی بودن خارج می‌کند، می‌توانند دو ملودی را روی هم استفاده کنند. این کار اگرچه دشوار است اما بسیار زیبا است. اصل و ذات موسیقی ایرانی کاملاً تک‌صدایی بوده و به هیچ وجه چندصدایی نبوده. در موسیقی ایرانی جایی برای دوصدایی و چندصدایی نبوده. اکنون هم دشوار است که بخواهند دوصدایی یا چندصدایی بنویسند چون متاسفانه آنقدر آلوده موسیقی غربی شده که برخی اوقات نمی‌توان فهمید موتزارت است یا کمی باخ یا از آهنگسازی ایرانی. اما در کل معتقدم که نوشتن موسیقی ایرانی هنوز تمام نشده چون ۵۰ درصدش را هنوز ننوشته‌اند. با تمام احترامی که به آقای پایور قائل هستم، باید بگویم چهارمضراب‌هایی که ایشان نوشته‌اند، کاملاً ایرانی نیست. خیلی از آثاری که نوشته‌اند دست و پا شکسته خارجی است و صد درصد ایرانی نیستند. ریتم اصیل ایرانی روی حوض است. بین مردم است. در سینه‌زنی است.

-اگر اکنون از شما دعوت کنند برای رهبری ارکسترسمفونیک تهران به ایران بیایید، قبول می‌کنید؟

خیر. چون من به درد آنها نمی‌خورم. اگر روزی بتوانم به ایران کمک اساسی‌ای بکنم، با جان و دل می‌آیم. هر جا هم کار کرده‌ام به همین صورت بوده چون من هیچ وقت به کارهای سرهم‌بندی و ماست‌مالی شده نه نیازی داشته‌ام و نه علاقه. با یک کنسرت رهبری کردن و کارهایی از این دست دردی دوا نمی‌شود. همه حرف من این است که باید کاری اساسی کرد و بعد از رهبران درجه اول دعوت کرد. وقتی پایه‌های ارکستر درست شد، معلوم است که من هم می‌آیم. با جان و دل هم می‌آیم. اساس کار این است که دو روز تمرین کنی و چهار شب کنسرت بدهی. این حرفه‌ای نیست که چهار هفته تمرین کنی برای چهار اجرا.

علی رهبری سال‌ها پیش دستیار هربرت فون کارایان یکی از بزرگ‌ترین رهبران دنیا بود. در عکس این دو درکنار هم دیده می‌شوند

علی رهبری در حال رهبری ارکستر سمفونیک تهران-۲۰۰۵

ادامه از صفحه ۱۳

ایرانی زیستن

به جای آنکه شعری یا مضمونی را از کسی وام گیرد به سراغ منبع اصلی می‌رود: بانک واژگان و ساختار نحوی؛ در نتیجه او چیزی می‌آفریند که هویتی ایرانی دارد، به گوش آشنا می‌آید اما نمی‌توان به قطعیت گفت آن را پیش از این در کجا شنیده‌ایم.خود آن هم به یک ملودی قابل تکرار در قطعه‌ای دیگر تبدیل نمی‌شود؛ از این نظر کاملاً خارج از دایره گفتمانی است که شرح آن رفت.

ایرانی بودن برای او نوعی جوهر است که در به‌کارگیری ساختارهای پایه موجودیت می‌یابد. خون ایرانی در دشتی است بدون آنکه به هیچ دشتی شناخته‌شده‌ای شبیه باشد. اما آیا موسیقی او در همین سطح متوقف می‌ماند؟

آیا تنها موفق شده است بازشناسی محوی در ذهن شنونده تداعی کند بدون اینکه شنونده احساس کند ملودی‌ای را می‌شنود که از پیش آشنا است؟ اگر چنین باشد کار چندانی صورت نگرفته است، این را می‌شد از طریق آفریدن ملودی‌ای بدیع نیز به دست آورد. با کمی دقت می‌توان فهمید هر تصنیف تازه و بدیع دارای این شرایط است. در مورد هر کس که ملودی‌ای جدید در موسیقی ایرانی بیافریند می‌توان همین جملات را گفت.

پس او چه کرده است که با دیگران تفاوت دارد؟ جز به کار گرفتن روابط ژرف‌تر موسیقی دستگاهی در بعد ملودیک برای آفریدن اثری که خون ایرانی در رگ‌هایش جاری باشد، او گفتمان موسیقایی ژانر یا گونه خودش را هم دگرگون کرده و این مهم را با ایجاد تغییرات اساسی در ابعادی بیش از ملودی به انجام رسانده است. درست به همین دلیل است که کار او را حرکتی مهم در موسیقی سمفونیک ایرانی می‌دانیم. حرکتی که در دوره خودش آنچنان که باید دیده نشد.

رهبری علاوه بر تغییر دادن نگاه به ملودی، جمله‌بندی و از آن طریق فرم را هم دیگرگون می‌کند. از سوی دیگر بافت اثر وی نیز تحت تاثیر همین نگاه متحول شده قرار گرفته و از هنجارهای دوره‌اش دور می‌شود. جملات ساختاری پیش‌رونده و خطی دارند. هیچ یک از جملات به شکل صریح تکرار نشده بلکه با تغییراتی خرد به سوی نغمه مرکزی (سل) کشیده می‌شوند و هر بار با شکلی تازه.

این گونه پیش رفتن بدون بازگشت را در ساختار ژرف موسیقی ایرانی هم می‌توان یافت: واحدهای اجرایی لزوماً به تکرار نمی‌انجامد، بلکه از دل یکدیگر می‌شکفد. از آغاز تا پایان دیگر بازگشتی نیست، ساختار جملات به ترتیبی پیش‌رونده موجودیت پیدا می‌کند. در طول محور زمان جملات می‌غلتند و آینده همیشه با گذشته متفاوت است.

دقت کنید؛ متفاوت نه بی‌ارتباط. این روندگی به این معنی نیست که قطعه شرحه‌شرحه شده و چندین تکه مجزا دارد که به ضرب نام‌گذاری کنار هم جمع شده‌اند.

آنها با هم ارتباطی اندام‌وار دارند که در این قطعه از طریق حرکت به سوی یک نغمه مرکزی خود را نشان می‌دهد. همچنین ملودی‌ها تزیین‌شده هستند. در ساختمان آنها تزیینات و الگوهایی دیده می‌شود که می‌توان آن را به موسیقی ایرانی منسوب کرد.در سراسر قطعه، تکیه‌ها به عنوان عناصر تزیینی با نقش تقویت‌شده یادآوری‌کننده رابطه با موسیقی ایرانی حضور دارند (به عنوان نمونه در لحظات آغازین ملودی ویولن، همراهی‌های فلوت چیزی نیست جز همین تزیینات). مشاهده می‌کنید که موضوعات ژرف‌تر نغمه مرکزی، فرم بی‌بازگشت و تزیینات به عنوان چاشنی، چگونه اثری قطعی در ساختن هویت این قطعه موسیقی داشته است.

با این همه ساختار خطی این قطعه چیزی متفاوت از بازسازی صرف بخش‌هایی از دستگاه دشتی یا حتی به نوا درآوردن بداهه یک کوارتت بر اساس انگاره‌هایی از دشتی است. همه نغمه‌ها به سوی سل کشیده می‌شود؛ هنگام شنیدن به نظر می‌رسد تنشی در رفتن به سمت این نغمه مرکزی هست اما آرامش و فرونشستنی که چشم‌انتظاریم فرانمی‌رسد، جز لحظه پایانی، همه فرودها حذف شده‌اند.

نه‌تنها جمله‌ها در طول زمان پیش می‌روند، ساخته شده و همدیگر را دنبال می‌کنند بلکه در میانه راه در اوج، برش خورده و از نو اوج می‌گیرند. جمله‌ها به سیاق موسیقی ایرانی تکمیل نمی‌شود؛ فراز بدون فرود، رفتن بدون بازگشت و سر زدن هر جمله از دل قبلی پیش از آنکه تمام شود. اما برای بخشیدن ابعاد دیگر به قطعه تنها این بعد افقی کافی نیست. با کشیدن خطوط بیشتر نمی‌توان نقاشی را به مجسمه بدل کرد. در قطعه علی رهبری باز هم در تضاد تقریبی با قطعات معلمانش بعد افقی به عمودی بدل شده است.

اینجا ملودی‌ای نیست که بر ساختاری عمودی نشسته و فرمانروایی کند بلکه همان ساختمان‌های افقی روی هم نوعی بافت را تشکیل داده است. جملاتی که می‌توانسته یکی پس از دیگری بیاید و ساختمانی خطی بیابد، در بعد عمودی فشرده و روی هم انباشته شده‌اند. تزیینات به جای همراهی و نیز رنگ‌آمیزی به کرات به کار رفته است. بخش‌های ویولن را در نظر آورید، صدای دوبل نت‌ها کارکردی دوگانه یافته است: تامین‌کننده بافت عمودی با استفاده از نغمه‌های تقویت‌کننده‌ای که در دشتی معمول است و یادآور رنگ صدای نوازندگی ویولن ایرانی‌ای که این تکنیک‌ها را به طور گسترده‌ای به کار می‌گیرد. نتیجه اینکه قطعه حین پیش رفتن از کنش و واکنش خطوط مختلف بافت خود را می‌سازد؛ هر بخش بافت پاسخی است به بخش دیگر که هیچ یک را نمی‌توان بی آن دیگری اصلی یا مهم‌تر فرض کرد. هر زمان که ذهن به سوی خو گرفتن به چیزی شبیه ملودی اصلی می‌رود خیلی سریع قطعه جا خالی کرده و از دادن این فرصت به شنونده طفره می‌رود. ناگهان هوشیار می‌شویم؛ خطی که می‌اندیشیدیم اصلی است، در پیچ و تاب بافت جای خود را به دیگری سپرده است. این تازگی و سرزندگی بافت نیز به ویژگی‌های دیگر آن افزوده می‌شود.

رنگ، بافت، تکنیک‌های سازی و منطق ملودی‌ها هر یک به طور جداگانه کافی بود تا سایه‌ای از هویت جغرافیای فرهنگی بر سر یک قطعه بیفکند اما علی رهبری همه را به کار گرفته و به شکلی موفق برای خلق زبان شخصی‌اش به هم می‌آمیزد؛ زبانی که به باور من عمیقاً ایرانی است، چرا که علی رهبری به جای اینکه مانند دیگران ایرانی بودن را نقل کند ایرانی زیسته است. شاید در این میان تنها نقطه تاریک مرتبط با این قطعه آن است که چرا چهار دهه پیش به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفت.